حقیقت

۱۰ تیر ۱۳۵۶

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران

یادداشتهائی دربارهٔ حکومت کارتر

۱- هیاهوی امپریالیسم امریکا درباره‌ی "حقوق بشر" که اهدافی جز منفرد کردن رقیب روسیش ازیکسو و بازسازی "وجهه‌ی" ازدست رفته‌ی خودش ازسوی دیگرنداشت، نمیتوانست پیدایش یکرشته تضادها را در سیاست خارجی آمریکا باعث نشود. تضاد میان گفتار وکردار، تضاد میان "دفاع ازحقوق بشر" درحرف وپشتیبانی آشکار ازحکومتهای مستبد وفاشیست درعمل. پشتیبانی دار و دسته‌ی کارترازنوکران فاشیست وضد بشری چون رژیم های ایران، اردن، کره‌ی جنوبی، آرژانتین و ... حد اقل درتبلیغات به حلقه های ضعیف برنامه‌ی "حقوق بشر" کارترتبدیل گشت؛ حلقه هائی که جعلگی بی پایگی یاوه سرائیهای امپریالیسم رادرباره‌ی حقوق بشربروشنی نشان میدهند.

بارفتن کارتربه کاخ سفید یابهتربگوئیم پیشگذارده شدن سیاستی نوین توسط امپریالیسم یانکی، دارودسته‌ی شاه هم به مخمصه ای نوین گرفتارآمد. بانسدباد ازهمان ابتدای مبارزه‌ی انتخاباتی امریکا درتبلیغات پیش ناخشنودی خود راازسیاستهای کارترباشکال گوناگون بیان نموده بود، زیرابخوبی میدانست که باپیروزی کارترشرائط واوضاع نه به نفع او، بلکه تاحدودی بزیان وی جریان خواهد یافت. واینطورهم شد! البته از همان آغازنیزروشن بود که نگرانی شاه ازاین بابت نمیتوانسته باشد که امپریالیستهای امریکائی بابروی کارآمدن کارتر به جستجوی نوکری بهترازاوبگردند، خیر! امپریالیستهای امریکائی بخوبی میدانند که هیچ مهره ای را نمیتوانند درایران بیابند که بهترازباند نوکرصفت پهلوی غلامی آنهارابپذیرد، بهترازرژیم وطن‌فروش شاه پاسدارمنافع آنان باشد وبهترازاشرارپهلوی مردم وکشور ایران راقربانی منافع غارتگران یانکی نماید. اینرانیزشاه بخوبی میدانست که وی پیش ازآنکه نماینده‌ی جناحی از امپریالیستهای امریکائی باشد، نماینده ونوکرامپریالیسم امریکاست؛ میدانست که امپریالیستهای آمریکائی، چه نیکسون وفورددرکاخ سفید نشسته باشند وچه کارتر، در او وررژیمش بهترین غلام خویش راخواهند یافت.

لیکن باوجود آگاهی به این مسائل، بازبرخی محافل حاکمه‌ی ایران از پیروزی کارترنگران بودند. زیرابخوبی میدانستند که باروی‌کارآمدن کارترتناقضاتی میان موقعیت موجود رژیم شاه وبرنامه‌ی تبلیغاتی امپریالیسم بروزخواهد کرد. وچنین نیزشد! تضادی که میان کارزارتبلیغاتی حکومت کارترراجع به حقوق بشروموقعیت نوکران مستبد وفاشیست امریکاپدید آمد، درمورد یکرشته ازرژیم هاازجمله رژیم‌شاه بیش ازبقیه محسوس بود. زیرااین‌رژیم در مقیاس جهانی بیش ازسایرنوکران امریکابه فاشیسم واستبداد معروفیت داشت. پس هم امپریالیسم امریکاکه خود مدافع وپرورنده‌ی چنین رژیمهائی بوده وهست وهم خود این‌رژیمها دچارمخمصه گردیدند. هم به موقعیت جهانی رژیمهائی چون‌رژیم شاه لطمه خورد وهم ماهیت واقعی کارزارتبلیغاتی امریکاراجع به حقوق‌بشر، بیش ازآنکه عمرچندانی کند، روشد.

۲- پیروزی کارترهمراه بود بایکرشته تغییرات در منطقه‌ی خاورمیانه، تغییراتی که جعلگی موجب شدند اختلافاتی که برسرتعیین جایگاه عربستان وایران در منطقه درون هیئت حاکمه‌ی امریکاموجود بود وعدتاپیش بنفع ژاندارمی ایران در منطقه "حل" شده بود، اینباربنفع عربستان "حل" گردد.

سازش مصرواسرائیل یابهتربگوئیم خیانت سادات ورفتنش به آغوش امپریالیسم امریکا، ساخت وپاخت سوریه باامریکا، وگرایش عراق به چانه زدن باامپریالیستهای امریکائی، اوضاع نوینی رادرمنطقه بوجود آورد؛ اوضاعی که امپریالیسم امریکا رادرموقعیت نسبتاقوی‌تری نسبت به گذشته بویژه دررقابتش باسوسیال امپریالیسم شوروی قرارداد. اگردرگذشته تکیه گاه های اصلی امپریالیسم امریکادرمنطقه تنهااسرائیل، ایران، اردن وعربستان میتوانست باشد وازمیان آنهانیزتنهاایران واسرائیل میتوانستند نقش‌ژاندارمی امپریالیسم رادرسوی منطقه ایفاکرده وبعنوان مهم ترین مهره‌ی امپریالیسم برای سرکوب جنبشهای آزادیبخش درمنطقه باشند، باپیدایش این تغییرات، درجایگاه مسئولیت رژیم شاه برای پاسداری ازمنافع امریکاناگزیرتغییراتی پدیدآمد.

حوادث لبنان برخی مشگلاتی چون‌وحراری عربستان دردرگاه امپریالیسم ونقشی که اتحاد مصر، سوریه و عربستان درسرکوب نهضت های خلق درمنطقه میتواند ایفاکند صحه گذارد. هرچند رژیم شاه کوشید باکمک وسیع خود به فاشیستهای لبنان درسرکوب انقلاب فلسطین نقش ویژه ای داشته باشد، لیکن کمکهای اوباحزاب فاشیستی عملاآن اهمیتی رانیافت که سرکوب مستقیم نیروهای انقلابی توسط مرتجعین عرب. حوادث لبنان وبازیگریهای ضد انقلابی ومرتجعانه‌ی عربستان وسوریه نیزباروی‌کارآمدن کابینه‌ی کارترتوجیه تغییراتی درسیاست امپریالیسم امریکادرمنطقه گردید. اگردرگذشته پاسداری ازمنافع امپریالیسم امریکادرمنطقه بعهده‌ی رژیم شاه نهاده شده بود ورژیم شاه ازافریقاتااقیانوس هند رامنطقه‌ی مورد توجه خویش اعلان مینمود، اینك بایدایش تغییرات حاصله، تجاوزکاران ایرانی پاسداری ازمنطقه‌ی محدودتری رابعهده گرفته اند، چراکه شرکای دیگری برای پاسداری ازمنافع امپریالیسم درمنطقه یافته اند: اتحاد مصر- سوریه- اردن تحت رهبری عربستان. درست بهمین خاطرنیزتقویت پیمان سنتودرمقایسه باگذشته تشدید یافته واهمیت خاصی برای رژیم شاه پیدانموده است.

باید توجه داشت که محدودشدن منطقه‌ی مورد "حفاظت" شاه، بمعنی محدودشدن خرید های بی حساب سازوبرگ نظامی ازامریکاوکنارگذاشته شدن برنامه‌ی تبدیل ایران به پایگاه نظامی امپریالیسم امریکادرمنطقه نمی‌باشد. بلکه بعکس، رژیم شاه همچنان بمثابه ژاندارم امپریالیسم امریکادرمنطقه وایران همچنان بمثابه سکوی پرش نظامی امریکاباقی مانده و وظیفه‌ی سرکوب جنبشهای آزادیبخش وپاسداری ازمنافع امپریالیسم امریکارا دربرابررقبا داراخواهد بود. هرکجاکه امپریالیستهافرمان دهند رژیم شاه آنجاست، تنهاتفاوت درمحدودشدن حوزه‌ی فعالیت این ژاندارم ضد انقلابی است. والبته این بمعنای محدودشدن کنترل بازارمنطقه نیزمیباشد.

۳- باروی‌کارآمدن کارترسیاست عمومی نفتی آمریکانیزدستخوش تغییراتی گردید، تغییراتی که نمیتوانست تاثیرات محسوسی بربرنامه های رژیم بجای نگذارد. باسپرده شدن نقش‌ژاندارمی به رژیم شاه، برنامه های وسیعی برای تبدیل ایران به پایگاه پرش اقتصادی- سیاسی- نظامی آمریکاباجرادرآمد. درآمد سرشارنفت بقیه در صفحه‌ی ۲

مزدوران آمریکائی در ایران

نفوذیابی امپریالیسم آمریکادرایران تاریخی طولانی دارد. این نفوذیابی ابتدا بصورت آمدن کارشناسان آمریکائی ازقماش شوستر، میلسپو ودیگران ونیزمیسیونهای فرهنگی آغازگردید وبعدها باگسترش نفوذ اقتصادی، سیاسی ونظامی همراه گشت. باجنگ جهانی دوم وموضع برتریافتن این امپریالیسم نسبت به دیگران درصحنه‌ی سیاست واقتصاد جهانی، نفوذ آمریکادرکشورماسرعت روبافزایش گذارد وبالاخره کودتای ۲۸ مرداد آخرین سد های مقابل سلطه‌ی کامل امپریالیسم امریکارابرایران از میان برداشت وکشورماراازیك نیمه مستعمره‌ی انگلیس به یك نیمه مستعمره‌ی آمریکا مبدل نمود. بدنبال کودتای ۲۸ مرداد، شاه که دیگرتاج وتخت خود رامدیون سازمان "سیا" میدانست درهای کشورمارابروی غارتگران آمریکائی کاملاباز نمود وکشورمابسرعت به قمروابستگی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی ونظامی به آمریکافرورفت.

بانکها وشرکتهای بزرگ آمریکائی یامستقیماویا ازطریق مشارکت بادربارو بورژوازی کمپرادورایران، تمام شئون اقتصادی کشوررامورد تجاوزخود قرارداد ند. درعرصه‌ی سیاسی دربار به ستاد اجرای فرامین آمریکامبدل شد وکارشناسان آمریکائی وایادی ایرانیشان دستگاههای دولتی رااشغال نمودند وسیاست وفرهنگ جامعه رادردست خود گرفتند. "سیا" ارتش وپلیس شاه رامجدداسازمانداد وبسلاحهای آمریکائی مجهزنمود. هزاران کارشناس نظامی راهی ایران شدند وهمه جاراعرصه‌ی تاخت وتاز خود کردند. طی سالهای اخیر، یعنی سالهای پس ازانتصاب شاه بمقام ژاندارمی امپریالیسم آمریکادرمنطقه، نقش آمریکاخاصه درعرصه‌ی نظامی بیش ازپیش افزونگری دیده است. روزبروزبرتعداد مأموران وجاسوسان ومستشاران آمریکائی که باحقوقهای گزاف ومصونیت قانونی درایران بکارمشغولند افزوده میگردد وارتش ایران تدریجابه یك سپاه ازارتش آمریکادرخاورمیانه مبدل شده است. شرکت مستقیم مأموران امریکائی دررسا برارکان مملکت نیزروبفزونی است؛ برنامه های فرهنگی وتبلیغاتی دولت راآمریکائیان طرح کرده وبعضابوسیله‌ی آمریکائیان اداره میشوند؛ اداره‌ی بسیاری ازصنایع کشورمستقیمادردست آمریکائیهاست ومثلاصنایع نفت اساسابوسیله‌ی کارشناسان آمریکائی اداره میشود.

پی بردن به نقش آمریکائیهادراداره‌ی امورکشورماچندان آسان نیست. اینکاردررشته‌های اختفاصورت میگیرد وکمتردرجائی انعکاس می یابد. بااینحال ازلابلای جراید واسناد بورژوائی و مشاهدات عینی میتوان بگوشه هائی ازواقعیت تلخ ونکسان دهنده‌ی کنترل ایران بوسیله‌ی آمریکائیها پی برد. مادرزیرگوشه هائی ازاین واقعیت راموردبررسی قرارداده ودرشماره های آتی آنرادنبال خواهیم نمود.

۱- نقش مستقیم آمریکائیها در ارتش ایران

پوشیده نیست که ارتش ایران پرورده‌ی امپریالیسم امریکابوده و ۹۰ درصد سلاحهایش بوسیله‌ی انحصارات اسلحه سازی اینکشورتامین میشود. ولی نقش مستقیم و تعیین کننده‌ی افسران وکارشناسان امریکائی درارتش تااین اواخربه این روشنی که امروزهست نبوده است:

۱- سیستم ارتش ایران برمبنای طرح وبرنامه ریزی امریکا ودرتطابق باسیستم ارتش امریکاطرحریزی گردیده و نیز کلیه‌ی سلاحهای ارتش ایران، حتی سلاحهائی که ازانگلستان خریداری شده است، منطبق باهمین نظام ارتش وسلاحهای امریکامیباشد. بنابراین ارتش ایران ازلحاظ ساختمان ونظام، ارتشی امریکائی است.

۲- امریکائیانی که تحت عنوان مشاورومستشاردرارتش ایران کارمیکنند فرماندهان وتصمیم گیرندگان واقعی ارتش اند. بعنوان مثال، "مشاورین" شاه درامورنظامی افراد بازنشسته‌ی وزارت دفاع امریکاو"سیا" هستند و درحقیقت اینها برای ارتش ایران تصمیم میگیرند. بر طبق گزارش "واشنگتن پست" ۱۲ مه ۷۷، یکی ازاین افراد بنام ریچارد هلاك درسال ۱۹۷۳ بعنوان فرستاده‌ی مخصوص اسلاسینجر، وزیردفاع وقت آمریکا به ایران آمد. وی اگرچه یك سرهنگ بازنشسته بوده وبطورخصوصی به ایران سفرمیکرده وحتی دارای موقعیت رسمی ازطرف امریکانبوده، مشاورشاه درامور نظامی گردید. هلاك بدین طریق مسئول حساس ترین بخش طرح نظامی اس. ت. آ که طرحی کلی برای ارتش است گشت. درهمین زمان طرحهای دیگری مانند آیبکس (سیستم جاسوسی سرتاسری امریکادرایران)، یك طرح چند میلیارد دلاری تلفن ارتشی وغیرارتشی ویك سیستم رادارتحت نظراوقرارگرفتند. کنترل اوتابدانجا میرسد که وی درکلیه‌ی ملاقاتهای شاه باتوفانیان وهلمز (سفیروقت امریکاورئیس اسبق سیا) حضورداشته‌است.

مثال دیگردرمورد توفانیان است. بگفته‌ی همان گزارش، درسپتامبر ۷۶، توفانیان به ستورجونز رئیس شرکت اسلحه سازی نورتروپ امریکانامه ای به پنتاگون مینویسد وتقاضای ۲۵۰ هواپیمای اف-۱۸ مینماید.

نکته‌ی جالب توجه اینجاست که هواپیماهای یاد شده دارای همان خصوصیاتی اند که هواپیماهای اف ۱۶ شرکت جنرال دینامیك امریکادارا است وایران ۱۶۰ فروند ازاین هواپیماهای اخیر رابتازگی خریداری کرده است. بدین ترتیب مشاهده میشود که نه تنهاژنرالها وسرهنگان شاغل وبازنشسته‌ی ارتش امریکا، بلکه روسای شرکتهای اسلحه سازی نیزمراتب مقامی بالاتر ازنوکران ایرانیشان درداره‌ی ارتش ایران دارا هستند.

۳- گذشته ازطرحریزی، نقش فرماندهی ارتش ایران نیزکاملادردست امریکائیهاست. این کنترل بدوطریق صورت میگیرد: اول توسط امریکائیانی که مستقیمادر ایران بعنوان بخشی ازارتش ایران کارمیکنند ودوم از طریق کمیته های اجرائی برای هدایت ارتش.

بسیاری ازسلاحهائی که ازطرف امریکابه ایران فروخته میشود آنقدرپیچیده اند که درامریکانیزتعداد معدودی آموزش لازم برای استفاده ازآنهارادارند. در ایران نیزاین سلاحهااساساتوسط امریکائیهامورد استفاده قرارمیگیرد وحتی زمانیکه سخن ازتربیت ایرانیان برای استفاده ازاین سلاحهامیرود، تربیت آنها برای نقشهای غیرعمده وکناری است. درگزارش کمیسیون خارجی سنای امریکا، اوت ۱۹۷۴، میخوانیم: "بندهای مابین اقتصاد امریکاودستگاه نظامی ایران بااستخدام کارکنان سابق وزارت دفاع امریکادرنیروهای نظامی ایران هرچه محکمترمیگردد. این افراد طبق قرارداد بانیروی نظامی ایران تازمانیکه ایرانیان تعلیمات دیده‌ای جای آنهاراپرنمایند، به پروازهواپیماخواهند پرداخت. امریکائیها تنهاباهلیکوپترپروازنخواهند کرد. آنها با هواپیماهای دورپرواز، ضد زیردریائی اوریون پ-۳ پرواز خواهند کرد. ازهمه مهمتر، آنهاباهواپیمای کی سی ۱۳۵ که درهواسوخت‌گیری میکند بقیه در صفحه‌ی ۲

شاه پرستان مسکو

"در دهه‌ی گذشته، ایران دستخوش تغییرات اجتماعی و اقتصادی عظیمی بوده است... اصلاحات ارضی بورژوائی، ایجاد یك صنعت مدرن، گسترش حقوق مندرجه در قانون اساسی و بطور اخص محو نقش تبعی زن در جامعه، گسترش آموزش و خدمات بهداشتی وغیره، بطورعینی متوجه از میان برداشتن مناسبات ماقبل سرمایه‌داری و بقایای فئودالیسم بوده‌اند... با تسریع پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی و روندهای سیاسی داخلی، برخی تغییرات مشخص نیز در سیاست خارجی ایران مشاهده شده است، مبدائی از تمایل یکجانبه بسوی ایالات متحده و قدرتهای سرمایه‌داری غرب..."

جملات مداحانه‌ی بالا ازیکی از تازه‌ترین اسنادی که صاحبطران امپریالیسم نوپای شوروی در حمایت از اقدامات و توجیه سیاستهای تبهکارانه‌ی رژیم شاه انتشار داده‌اند استخراج گردیده است. این سند بخش "ایران" ازکتاب "تغییرات فرهنگی در کشورهای درحال رشد" میباشد که در سال ۱۹۷٦ در مسکو انتشار یافته است.

این بخش ظاهرا "مشکلات" و "تنگناهای" تحولات فرهنگی و آموزشی ایران را بررسی مینماید، لیکن در واقع امر بمنظور دفاع از اقدامات رژیم شاه در دهه‌ی گذشته خاصه در زمینه‌ی فرهنگ و بهداشت برشته‌ی تحریر درآمده است. نویسندگان رویزیونیست این سند از هیچ کوششی برای نقاشی نمودن چهره‌ی خونریز رژیم شاه و استتار واقعیت اوضاع آموزش و بهداشت ایران در پشت عبارات عوامفریبانه و آمارهای دروغ فروگذار نکرده‌اند. بجرأت میتوان گفت که این سند از لحاظ مداحی وعوامفریبی در ردیف سخنرانی‌های چاپلوسانه‌ی وزرا و مسئولان دولتی در پیشگاه "ملوکانه" است. گوشه‌هائی از این مقاله را برای خواننده بازگو میکنیم:

مقاله ضمن اشاره به "پیشرفتهای چشمگیر" ایران در زمینه‌ی آموزش و پرورش و مبارزه با بیسوادی بدفاع از طرح امپریالیستی سپاه دانش پرداخته نه تنها کوچکترین اشاره‌ای به این واقعیت که برنامه‌ی سپاه دانش اساسا جزئی از نقشه‌ی میلیتاریزه نمودن روستاهای ایران بود نمی‌نماید، بلکه حتی کشورهای دیگر جهان را تشویق به تقلید از این برنامه‌ی ضد انقلابی می‌نماید:

"... نتایج این طرح (سپاه دانش) مستحق توجه بیشتری بوده، و بدون شك تأثیرات مثبتی بر تکامل بیشتر فرهنگ و اقتصاد ایران داشته است. تجربیات ایران احتمالا میتواند در سایر کشورهای جهان سوم نیز مورد استفاده قرار گیرد." (ص ۱۴۰)

بزعم نویسندگان این مدیحه دولت شاه گامهای مهمی در زمینه‌ی "مبارزه با بیسوادی" برداشته و کوششهائی در جهت ریشه کن نمودن کامل بیسوادی و همگانی ساختن آموزش صورت داده است، مدارس جدید در سرتاسر کشور دائر گردیده، آموزش و فرهنگ به اقصی نقاط کشور گسترش یافته و هر ساله اکثریت عظیم جوانان، نوجوانان و کودکان کشور را در بر میگیرد...

خواننده نیك میداند که برخلاف این تملقات مرتجعانه‌ی رویزیونیستهای مسکوئی وضع واقعی آموزش و سواد در کشور ما به چه ترتیب است. بنا به اعترافات کارگزاران حکومت هنوز بیش از ۷۰ درصد جمعیت کشور بیسوادند، میلیونها نفر از کودکان ٦ تا ۱۰ ساله هرگز به مدرسه راه نمی‌یابند و آنانکه راه می‌یابند اغلب با کلاسهای بدون معلم، شلوغ و اطاقهای مخروبه مواجهند و تنها نامی از آموزش و پرورش می‌شنوند. کافیست انسان گزارشهای مربوط به همین کنفرانس رامسر را که در جراید درباری منعکس شده بخواند تا بداند که آموزش و پرورش در کشور ما چه وضعیت فلاکت‌باری دارد. و الحق هم که از آن "آموزشی" که در زیر سایه و بدست سازمان امنیت اجرا گردد و آن "مبارزه با بیسوادی" که هرزه‌ی کثیفی چون اشرف در رأسش قرار داشته باشد، بیش از این انتظاری نیست.

اما سرایندگان روس این مدیحه واقعیات را وارونه جلوه داده گوی سبقت را در عوامفریبی و کذب نویسی از همقطاران ایرانی خود ربوده‌اند. درحالیکه مردم آذربایجان از حق صحبت به زبان مادری خویش برطبق "قانون" محرومند وحتی تابلوی مغازه‌ها در شهرهای این منطقه باید بفارسی باشد و درحالیکه موجودیت خلق کرد با فرهنگ و سنن و زبانش آشکارا از سوی رژیم فاشیست و شوونیست پهلوی نفی میشود، مقاله از ایجاد "مراکز پیشرفت فرهنگ محلی" در روستاها و "مدارس زبان های ملیتها" و کوششهای دولت در این زمینه سخن میگوید! راستی که وقاحت را هم حد و مرزی است!

مقاله نویسان که بر طبق منطق ایدئولوژیکشان شیفته‌ی استبداد و فاشیسم اند از این سخن میگویند که فرهنگ و آموزش در ۲۰ ساله‌ی حکومت رضاشاه و نیز در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ترقی نموده است. لیکن "در طی سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۳ (از سقوط رضاشاه تا کودتای ۲۸ مرداد) درجه‌ی پیشرفت آموزش آهسته گردید"! بقیه در صفحه‌ی ۲

معاملات جدید اسلحه

هنوز بیش از چند ماه از وعده‌های شاه و درباریانش درباره‌ی تقلیل بودجه‌ی نظامی و افزایش سایر بخشهای بودجه و جنجالی که پیرامون آن براه انداختند نمیگذرد که خبرگزاریها اطلاع میدهند دولت ایران تمایل خود را برای خرید ۷ دستگاه هواپیمای AWACS مجهز به رادار مخصوص که تازه‌ترین و گران‌ترین محصول صنایع نظامی امپریالیسم آمریکاست به دولت آن کشور اعلام نموده است. بهای هر فروند از هواپیماهای مذکور که حتی هنوز در ارتش آمریکا نیز کار خود را آغاز نکرده، نزدیك به ۲۰۰ میلیون دلار برآورد گردیده است.

بهای این هواپیماها آنچنان بالا و کار با آنها بحدی پیچیده است که هیچ یك از کشورهای عضو ناتو، بغیر از ایالات متحده، قادر به خرید آنها نمیباشند، لیکن برای رژیم سرسپرده‌ی شاه که پیمان بسته تا آخرین شاهی درامد نفت را تحویل کارتلهای امپریالیستی بدهد چنین محظورات مالی نمی‌تواند در میان باشد. بقیه در صفحه‌ی ۳

یادداشتهائی درباره‌ی ...

ازیکطرف وتشدید سرمایه گذاریهای امپریالیستی در ایران ازطرف دیگر، دورکن اصلی برآوردن نیازهای اقتصادی ومالی این برنامه ها قلمداد شد. درآمد نفت باید بمصرف نیازهای مالی تبدیل ایران به پایگاه نظامی میرسید وسرمایه گذاریها درخدمت ایجاد آنچنان قدرت اقتصادی قرارمیگرفت که ازطریق آن بتوان منطقه رابزیر کنترل اقتصادی وبانکی کشید. تمام برنامه های رژیم در چند سال گذشته با چنین دورنمائی تدارک دیده شد و باجرا درآمد. لیکن بحران عمیق ورشد یابنده ی جهان سرمایه داری که جامعه‌ی ایران رانیزفراگرفت و ضربات شکننده ای برسرمایه گذاریها ورشته های تولیدی وارد آورد وبهمراه آن تورم بیحساب که قدرت خرید درآمد بادکرده‌ی نفت رابشدت پائین آورد، وهمچنین سرازیرشدن کالا های بادکرده‌ی امپریالیستی به ایران بجای سرمایه گذاری در رشته هائی که "قدرت اقتصادی" رژیم راافزایش دهد، وبالاخره حاصل تمام اینها یعنی بجای ماندن اقتصاد ورشکسته، پیاده شدن آن برنامه ها راناممکن نمود واکنون نیزتغییرسیاست نفتی امریکا و کم شدن درآمد ایران ازبابت فروش نفت، دورنمای رژیم رادربیرون آمدن ازشرایط بحرانی ووخیم کنونی سخت تیره وتارکرده است. بدینسان، رژیم شاه اکنون به بن بست رسیده و امکاناتش در ایفای نقش پایگاهی در منطقه، خاصه در زمینه‌ی اقتصادی سخت محدود شده است.

۴- انتخاب کارتروپیش نهاده شدن سیاستهای نوینی ازطرف امریکا، گرفتاریهای چندی رابرای رژیم شاه ببارآورد. این گرفتاریها نه ساخته وپرداخته‌ی اذهان کارترودارودسته اش بودند ونه بخاطر "مخالفت" آنان بارژیم شاه برسر گویا "حقوق بشر" میباشد.

اکنون دیگرروشن شده است که کارترودارودسته اش همچنان بمثابه مدافعان رژیم شاه عمل میکنند وعلیرغم "انتقاد"های ظاهریشان در حفظ ونگهداری رژیم شاه باسماجتی خاص تلاش میورزند. پس گرفتاریهای پیش آمده برای اشرار پهلوی نه ناشی از "مخالفت" کارتروپا آنان بلکه ناشی ازیکرشته تضاد های اجتناب ناپذیری بودکه باتغییرسیاست امریکاپیش آمد: تضاد میان سیاست های پیشین امریکاباسیاستهای کنونیش وجایگاه متفاوت ایران دراین سیاستها ؛ تضاد میان برنامه ها و تبلیغات نوین امریکاوماهیت افشاشده‌ی رژیم شاه ؛ تضاد میان دوبرنامه‌ی نفتی امپریالیسم امریکاواثرات آن بروی امکانات مالی رژیم. بابید ایش این تضاد ها شاه و امپریالیستهابرای حل هرچه فوری ترآن بتکاپوافتاده اند. آنها میکوشند که این تضاد هارا آنچنان ازمیان بردارند که نه بموقعیت رژیم شاه صدمه ای وارد آید ونه به موفقیت برنامه های جهانی امریکازیان رسد.

شاه ازهمان آغازانتخاب کارتربه مانورهای ناشیانه ای برای ازمیان برداشتن این تضاد ها دست زد. این مانورهابویژه درارتباط با مسئله‌ی حقوق بشروموقعیت افشاشده‌ی رژیم بخوبی خویش رانمایاند. تبلیغات پر جنجال درباره‌ی وجود دموکراسی درایران، آزاد ساختن چند دسته اززندانیان سیاسی وتبلیغات بگرد آن، برگزاری دادگاههای فرمایشی و جنجالی، سخنرانیهای مسخره آمیزفرح وایراد انتقاد به دولت وخُرد کردن همه کاسه کوزه هابرسرهویدا، گفتارشاه پیرامون "سُست کردن عنان حکومت"، ایجاد "کمیسیون حقوق بشر" در مجلس، انتقال زندانیان سیاسی به نقاط دوردست و سپس دعوت ازعناصرسرشناس جهانی برای بازدید از زندانها و... همگی بیانگراین تلاش مذبوحانه‌ی رژیم میباشد. هنگامیکه ونس پس ازبازگشت ازایران کوشید که این نمایشهای مسخره رانشانه‌ی گرایش رژیم شاه به برچیدن بساط اختناق ازایران معرفی نماید درواقع تنهانشان داد که امپریالیستها نیزمانند همیشه درطراحی این نمایشهای رژیم شریکند.

باانتخاب کارتر شاه نه تنهابرای حل تضاد میان برنامه‌ی کذائی "حقوق بشر" وموقعیت فاشیستی اش به مانوری خدعه گرانه دست زد، بلکه همچنین برای جلوگیری ازتشدید رقابت میان جناحهای مختلف هیئت حاکمه‌ی ایران که زمینه‌ی مساعدی برای رشد یافته بودند، برنامه ای راتدارک دید. وعده وعید های شاه به "بخش خصوصی" وخود راطرفدارکاهش وزنه‌ی اقتصادی دولت وجلوگیری از "دخالت بی رویه"ی دولت دراقتصاد جازدن جلوه هائی ازاین برنامه‌ی شاه بود.

تجربه اینکه رژیم بویژه ازدوران ۴۲-۳۹ کسب کرده است اورابرای مقابله باشرایط پیش آمده آماده ساخته است. درسالهای فوق رژیم شاه باهمین گونه تضاد هاروبروگشت. سیاست کندی میطلبید که برنامه‌ای نوین درمقیاس جامعه‌ی ایران پیاده گردد. تضاد هائی که در آن دوران درون هیئت حاکمه پدید آمد عملاً جلوه هائی ازآن تضاد های یاد شده بودند. علم شدن امینی و انتقاد های اوبه باند شاه وسپس برکناری امینی وعلم شدن "اصلاحات" چندگانه‌ی رژیم وبالاخره پایان یافتن غائله رقابت درونی هیئت حاکمه بیانی بودند ازفرایند حل تضاد های پیش آمده. واقعیت این بود که هنگام روی کارآمدن کندی رژیم شاه بخاطر تغییراتی درسیاست امریکادرمخمصه قرارگرفت. اختلافاتی میان موقعیت رژیم وبرنامه‌ی امپریالیسم امریکاپدید آمد وزمینه‌ی مساعدی برای تشدید رقابت درون هیئت حاکمه مهیاشد. جناحهای مختلف میکوشیدند امپریالیسم امریکارابدفاع ازخود کشانند وبدینسان امتیازات بیشتری برای خود کسب کنند. این مطلب تاآنجاپیش رفت که جناح راست بورژوازی ملی نیزعلاقه‌ی سازشکارانه‌ی خویش راد رباره‌ی ماهیت امپریالیسم امریکاخجلت زده بمیان کشید. وحشت رژیم شاه ازپیدایش هرنوع تغییری درجامعه وهراس او ازمخالفت برخی ازمالکین بزرگ که هنوزکُنه رفرم امپریالیستی پی نبرده وظاهراً آنرامخالف منافع خویش می پنداشتند سبب گردید که شاه درپذیرش برنامه‌ی امپریالیسم تعلل وکندی ازخود نشان داده امینی پرچمدار آن گردد. چنین اختلافی عملاً موجب سست شدن بندهای کنترل برروی مردم گردید واین سستی زمینه‌ی مساعدی برای غلیان جنبش توده فراهم ساخت.

تجربه‌ی آندوران که بخاطرتعلل وکندی شاه درپذیرش برنامه‌ی امپریالیستی بندهای کنترل جامعه سست گشته بود باعث گشت کاینباررژیم شاه حتی لحظه ایهم برای تطبیق سیاست وبرنامه های خود با برنامه‌ی نوین امپریالیسم درنگ و تردید نشان ندهد واز همان ابتدا قیقاددرچهارچوب سیاست نوین امپریالیسم امریکا سیاستهاوبرنامه های خود راطرح نماید.

ولی آیاتضاد های کنونی را، بویژه تضاد هائی راکه ناشی ازتناقضات درونی سیاست امپریالیسم اند بایک رشته مانورمیتوان حل نمود؟ پاسخ این سئوال رانه شاه وکارتر بلکه آینده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی وصف بندیهای آتی جامعه نشان خواهد داد.

مزدوران آمریکائی ... وشریان هرنیروی ضربتی بلند پروازاست نیزپروازمیکنند."

برطبق یک گزارش، اکثرکارکنان ناو "بلنگ" که متعلق به "نیروی هوائی شاهنشاهی" است، امریکائی هستند.

گزارش سوکمیسیون روابط خارجی سنای امریکا در مورد ایران (ژوئیه‌ی ۷۶) درباره‌ی خرید ۴ رزمناو دی دی-۹۹۳ میگوید: این هاازپیچیده ترین رزمناوهائی است که ایالات متحده دراختیاردارد. برای استفاده ازاین چهاررزمناو ۱۰۵۶ کارکن تعلیمات دیده احتیاج است. درحالیکه درفوریه بن ده فقط ۳۲ ایرانی برای کارد رآنها تعلیمات خود رادرایالات متحده آغازکرده بودند. حتی اگرکلیه‌ی افراد لازم هم تربیت شوند بازدرپایان دهه‌ی ۱۹۷۰ به حدود ۲۴۴ امریکائی برای کاردرآنها احتیاج خواهد بود. گزارش خود می افزاید که احتمال آنکه تاتاریخ یاد شده کلیه‌ی کارکنان ایرانی این رزمناوها تامین شود بسیارناچیزاست. درنتیجه میتوان حدس زد که اکثریت کارکنان این چهاررزمناو نیزامریکائیان خواهند بود.

مطابق همین گزارش نیروی دریائی ایران درسال جاری حد اقل به ۵۰۴ افسرکارشناس ومتخصص امریکائی نیازخواهد داشت و این رقم قراراست درسال ۱۳۵۹ به ۷۲۳ برسد. تعداد افسران وکارشناسان امریکائی درنیروی دریائی بحدی بالاست که درجریان مانور نیروی دریائی درخلیج فارس درآبان ۱۳۵۳ کلیه ی اطلاعیه هابزبان انگلیسی نیزازبلند گوهاپخش میگردید. برطبق گزارشات رسمی تعداد افسران ودرجه داران امریکائی درارتش ایران بحدی است که قشون امریکادر ایران یکی ازبزرگترین بخشهای ارتش امریکادرآسیا محسوب میگردد.

درحال حاضرافسران امریکائی درتمام بخشهای نظامی ایران کارمیکنند. تعداد زیادی ازآنان دردوشان تپه، مهرآباد، شاهرخی، شیراز، وحدتی، تبریز، بوشهروبندرعباس بطورمستقیم پایگاههاراداره می کنند. امریکائیان درتمام بخشها، از لوجستیک گرفته تامخابرات ورادار، تعمیر و سرویس و... کارمیکنند واداره‌ی کامل این بخشهارامستقیماً دردست دارند.

بغیرازافرادی که مستقیماً توسط وزارت دفاع امریکابالباس نظامی به ایران فرستاده میشوند تعداد زیادی کارشناس نظامی نیزدراستخدام شرکتهای خصوصی هستند. تنهادراصفهان ۲۰۰۰ امریکائی در رابطه باشرکت هلیکوپتربل وبهمین تعداد در رابطه با شرکت گرومن کارمیکنند واین تنهامشتی ازخروارهاست.

آنچه درمورد نقش مستقیم امریکائیان درارتش ایران باید بخاطرداشت اینستکه اگرچه اینهاتحت عنوان مستشاروشاورنظامی وغیره به ایران می آیند، دربسیاری عملیات نظامی نیز بطورمستقیم شرکت می نمایند. روزنامه‌ی واشنگتن پست ۳۰ مه ۷۷، از قول چند تن از کارکنان شرکتهای امریکائی نقل میکند که در حالیکه خلبانان امریکائی وانگلیسی ظاهراً نقش مشاور نظامی داشتند پروازهای کمکی درپشتیبانی ازبارزانی هاعلیه دولت عراق انجام میدادند. همین خلبانان درظفارنیزپروازهای جاسوسی انجام داده ومیدهند. این پروازهاباهواپیماهای اف-۱۴ تحت عنوان پروازهای تعلیماتی انجام میگیرد. یکی ازهمین هواپیماها بود کهاخیراً درخاک جمهوری دموکراتیک یمن سرنگون شد. ابتدا گمان میرفت که خلبان این هواپیماامریکائی است وخبرنگارواشنگتن پست ازقول یکی ازمشاورین سابق شرکت نوتروپ درتهران نقل میکند که "بسیارامکان داشت که یک امریکائی خلبان آن هواپیماباشد."

خبرنگارهمین روزنامه در ۱۱ مه ازمصاحبه بایک خلبان امریکائی ازایالت واشنگتن سخن میگوید که کارت شناسائی خود درشرکت امریکائی وارتش ایران رابه او نشان داده واظهارداشته که باهلیکوپترهای ۲۱۲ درپروازهای کاوش مین درخلیج فارس شرکت داشته است. مجله‌ی "نیروی هوائی" که درواقع نشریه‌ی نیمه رسمی نیروی هوائی امریکاست، درشماره‌ی ژانویه‌ی ۷۴، آگهی زیررابچاپ رسانیده است: "شرکت حمایت لژیستیک LSC یکی ازوابستگان شرکت بوئینگ درجستجوی ازجنگ برگشتگان واجد شرایط ویاافرادی که درحال ترک خدمات نظامی هستند، برای تعمیروحفاظت تانکر (هوائی) ۷۰۷ (بعلاوه‌ی سی-۱۳۵) در ایران می باشد. ال.اس.سی قرادادی برای تامین تعلیمات لازم جهت عملیات هوائی با تانکر، بانیروی هوائی ایران بسته که ازاواسط ۱۹۷۴ آغازمیگردد... قرارداد برای مدت سه سال باپیشتراست." کلنل ل. فلچر پروتی افسرسابق ارتش امریکادرتوضیح این آگهی واقعیت مساله راافشاکرده ومینویسد: "این آگهی معنائی بیش ازآنچه ظاهراً بیان میکند، دارد. سالهاپیش که وظیفه‌ی من تأمین پوشش قانونی برای فعالیتهای واحد های 'سیا' بود، دربسیاری موارد ماازسازمانهائی نظیر 'گروه حمایت لژیستیک'، ویا 'فعالیتهای حمایتی لژیستیک' وغیره استفاده میکردیم... این مساله درایران نیزچیزی غیرعادی نخواهد بود..."

اینهاتنهانمونه های کوچکی ازشرکت فعال و مستقیم جاسوسان امریکائی دراداره‌ی ارتش ایران است. بعلاوه تاکنون بیش از ۲۰ هزارتن ازافسران و متخصصین ارتش ایران درمراکزنظامی امریکازیرنظر مستشاران نظامی وجاسوسان "سیا" پرورش یافته اند.

بغیرازاینها امپریالیسم امریکا بخرج مردم ما مشغول ساختن تاسیساتی است که صرفاً بوسیله ی امریکائیها اداره خواهد شد. مثلاً سیستم آیبکس که یک سیستم سرتاسری جاسوسی است وتوسط شرکت راکول قراراست درایران ساخته شود، آنقدر سری و پیچیده است که تماماً وکاملاً بوسیله‌ی امریکائیها اداره خواهد شد. مطابق گزارشات روزنامه های نیشن (۳۱ ژانویه‌ی ۷۶) و منچسترگاردین (۲ ژوئن ۷۵) سیستم آیبکس بطورکامل توسط کارمندان سابق NSA (آژانس امنیت ملی) وسرویس امنیت نیروی هوائی امریکا اداره خواهد شد. این دستگاه وعملیات آنها آنچنان سری است که حتی کنگره‌ی امریکانیزنتوانسته راجع به فعالیت آنها اطلاعاتی کسب ومنتشرنماید. سیستم آیبکس بخشی ازشبکه‌ی جاسوسی امریکادرجهان است که وظیفه‌ی سادلمی اطلاعات درسراسرجهان را بعهده داشته وباآخرین متد های جاسوسی کارمیکند. ایرانیانی که احتمالاً دراین سیستم کارخواهند کرد نقش های بسیارفرعی وناچیزخواهند داشت.

بنابراین مشاهده میشود که امپریالیسم امریکا مستقیماً ـ ونه صرفاً ازطریق عمال بومی ودست پروردگان خود ـ کنترل خود رابرتمام بخشهای ارتش گسترانیده است وافسران وکارشناسان امریکائی تمام طرحها و برنامه های خرید، تعلیمات، تعمیرات و... رابعهده دارند. حتی بدون درنظرگرفتن نقش حساس وتعیین کننده‌ی امریکائیان دراداره‌ی امورارتش، امپریالیسم امریکامیتواند ارتش ایران رادرعرض ۲۴ ساعت ازطریق کنترل مهمات، وسائل یدکی وتعمیرخواباند. اینست ماهیت ارتشی وابسته که علیه منافع مردم ایران وبرای خدمت به بیگانه ونوکراین بیگانه یعنی شاه ایجاد شده وجزاین هم نمیتواند باشد.

۴- امپریالیسم امریکابانواع واقسام برنامه ها کل سیستم ارتش وژاندارمری وپلیس کشوررا تحت کنترل خود درآورده است. تحت عنوان ایجاد کمیته های مشترک باایرانیان و "مشاورت"، به کنترل ارتش شکلی قانونی داده است. ازجمله میتوان ازکمیته های علنی ورسمی زیرنام برد:

الف- میسیون ژاندارمری (GENMISH) اولین بار درسال ۱۳۲۲ برای مدت ۲ سال وبمنظورکنترل ژاندارمری ایجاد شد. این دوسال تبدیل به ۳۳ سال شد. امپریالیستهاادعامیکنند که این کمیته درسال گذشته بکارخود درایران خاتمه داده است، ولی این ادعا به احتمال زیاد دروغ است.

ب- گروه مشورتی کمک نظامی (MAAG) درسال ۱۳۲۹ ایجاد شد. نقش آن بنابگفته‌ی امپریالیستها "اداره‌ی کمکهای نظامی امریکاوتصمیم گیری راجع به طرق استفاده ازآن" است. مطابق گزارش روزنامه‌ی هرالد تریبیون بین المللی (۱۵ ژوئیه‌ی ۷۶)، امریکادر ۴۴ کشوردنیاگروه مشورتی نظامی دارد که بزرگترین آنهابعد ازکره‌ی جنوبی درایران است. دولت ایران ۷۰ درصد مخارج کارکنان این گروه رامیپردازد.

ج- مرکزمیسیون ارتش امریکا (ARMISH) اولین بار قرارداد آن درسال ۱۳۲۶ بسته شد. نقش آن رهبری وهدایت وزارت جنگ وارتش ایران بوده واینکارکماکان ادامه دارد.

د- ARMISH-MAAG - درسال ۱۳۳۷ امپریالیسم امریکاتصمیم به متمرکزنمودن برنامه های بالا گرفت وسازمان دیگری بانام آرمیش-مگ ایجاد نمود. البته این بمعنی انحلال دوسازمان آمده دربالا نبود بلکه ایجاد سازمان دیگری علاوه برآنهاست. درسالهای اخیربرنامه‌ی عمده‌ی این سازمان چنین بوده: ۱- ایفای نقش مشورتی برای توفانیان درخرید اسلحه وکنترل نیروی زمینی. ۲- هدایت خرید سلاحهای دولت ایران ازامریکا. ۳- کمک به ایرانیان دراستفاده ازاسلحه‌ی خریداری شده. درسال جاری درحدود ۲۰۹ امریکائی دراین بخش کارمیکنند که ۱۹۱ نفرشان عضونیروی زمینی امریکاهستند.

هـ- ت.آ.اف.ت- ابتدا درسال ۱۳۴۸ برای آموزش ایرانیان دراستفاده ازسلاحهای امریکائی ایجاد شد. درسال ۱۳۵۲ باخرید مقادیرزیاد اسلحه، نقش آن مهمترشد. فرق اساسی آن با مَگ مطابق گزارش سنای امریکادراینست که دولت ایران ۱۰۰٪ مخارج آنرامیپردازد. بودجه‌ی علنی امسال دولت برای این سازمان با ۸۲۵ امریکائی ۱۲۰ میلیون دلاراست. یعنی بطورمتوسط وجود هرامریکائی دراین سازمان سالی بیش ازیک میلیون تومان برای مردم ماخرج برمیدارد.

کمیته های بالا کمیته های رسمی وعلنی ارتش امریکادرایران است وبهیچوجه بیانگروسعت نفوذ و قدرت امریکائیان نیست. تمام شرکتهائی که به ایران اسلحه میفروشند کمیته های "مشاورتی" خاص خود را دارا هستند. تعداد زیادی کمیته های مخفی ازطرف ارتش وسازمانهای جاسوسی امریکادرایران بکارمشغولند. ازجمله "کمیسیون امنیت" که اعضای امریکائی آن عبارتند از: "سیا"، وزارتخانه های خارجه و خزانه داری امریکا، دفترامورامنیتی بین المللی (وزارت دفاع).

۵- درجراید ومنابع رسمی هیچگونه اطلاعاتی درباره نقش فعال جنایتکاران امریکائی درپرورش ماموران و افسران پلیس وشکنجه گران ساواک داده نمیشود. حال آنکه همه میدانند که پلیس وسازمان امنیت شاه مستقیماً تحت نظرمراکز ضد انقلابی وتربیت پلیس امریکااداره میشوند وماموران امریکائی درپیشبرد کار ساواک وپلیس ایران مستقیماً شرکت دارند.

"آکادمی بین المللی پلیس" واقع درشهرواشنگتن سالیانه صدهاشکنجه گروجاسوس حرفه ای برای کشور های مختلف جهان وازجمله ایران تربیت مینماید. اطلاعات موجود نشان میدهد که این سازمان مخوف تنهادرطول سالهای ۵۰-۱۳۴۰ که هنوزمبارزه به شدت امروزنرسیده ونیزنقش ساواک دراداره‌ی کشور به حد امروزی نبوده است، ۲۱۶ ماموروزبده‌ی پلیس وسرشکنجه گرحرفه ای ایرانی درواشنگتن تربیت نموده است. هریک ازاین جانیان بنوبه‌ی خود صدهانفر دیگررادرایران تربیت خواهند کرد.

فعالیت دولت امریکادراداره‌ی پلیس ایران در زیرپوشش "آژانس بین المللی برای توسعه" (ایدـ) صورت میگیرد. این سازمان دارای طرحی است بنام "امنیت عمومی" که نقش اصلی آن پرورش ماموران پلیس وسازماندادن پلیس کشورهای فاشیستی چون ایران است. برطبق آمار رسمی درطی ۱۵ سال گذشته بیش از ۱/۵ میلیون پلیس درسراسرجهان ازطریق این برنامه تعلیمات گرفته اند. ایران، همراه با ۸ کشور فاشیستی دیگر، بیشترین تعداد کارشناسان این طرح "امنیت عمومی" رابخود اختصاص داده اند.

۶- درایران صنایع نظامی بمعنی واقعی کلمه موجود نیست. اما آنچه که موجود است نیزتحت کنترل کامل کارشناسان امریکائی است. بنابه گزارش تایمزمالی، ۱۷ فوریه‌ی ۱۹۷۲، درتعمیرگاه بزرگ هواپیمادرتهران که درنوع خود ازبزرگترین تعمیرگاههای هواپیمادرآسیا است، از ۲۵۰۰ تن کارکنان، ۲۰۰ تن امریکائی بوده اند تعداد کارکنان این تعمیرگاه هم اکنون ازمرزیکهزار...

www.iran-archive.com

نفر گذشته و اکثریت آنها کماکان آمریکائیند.

حتی شرکت "هواپیمائی ملی ایران" نیز بوسیله‌ی امریکا بوجود آمده است و اداره میشود. شرکت "هواپیمائی امریکا" (ایرآمریکا) که متعلق به سازمان جاسوسی "سیا" می‌باشد، از پایه گذاران "هما" بود و اکنون نیز مسئولیت تعمیر و اداره‌ی "هما" را یکی از موسسات وابسته به این شرکت بعهده دارد.

امپریالیسم امریکا به کنترل کامل ژاندارمری، پلیس و ارتش اکتفا نکرده، برنامه‌های دقیق و حساب شده‌ای را برای پرورش روحیه‌ی مزدورمنشی و بیگانه پرستی در سربازان ایرانی اجرا مینماید. این تبلیغات همراه با تبلیغات ناسیونال شوینیستی است که عموماً در تمام ارتشهای ارتجاعی صورت میگیرد. دولت ایران بدستور امریکا تصمیم گرفت که زبان رسمی ارتش، همان زبان اربابش یعنی زبان انگلیسی باشد. اکنون در مانورهای نظامی زبان انگلیسی بکار میرود و مدارک رسمی ارتش به انگلیسی است. این امر از نظر امریکا بسیار مهم است چنانکه در گزارش سنا میخوانیم: "غیر از امتیازات عملی و اقتصادی، انتخاب انگلیسی بعنوان زبان اصلی، خود بیانگر گویائی از درجه و وسعت وابستگی ایرانیان به امریکا بعنوان تامین‌کننده و دوست است."

یکی دیگر از این برنامه‌ها پوشاندن لباسهای نظامی مشابه امریکائیان به ایرانیها در ارتش است. این امر بخصوص در مورد افرادی که برای تعلیم به امریکا میروند بیش از بقیه بچشم میخورد. اینان نه تنها لباس امریکائی میپوشند، بلکه در تعلیمات خود به پرچم امریکا سلام میدهند. باید توجه داشت که اینان در عداد مهمترین دست پروردگان امریکا در ارتش ایران اند. فرمان گرفتن از افسران امریکائی نیز یک داستان روزمره است و هر نظامی ایرانی بروشنی میداند که فرمان امریکائیان حتی بر فرمان افسر ایرانی ارشدش ارجح است. پس واقعیت ارتش ایران چیست؟ ارتشی که زبان رسمی‌اش انگلیسی است، لباسش تقلیدی از یونیفورم ارتش امریکاست، از امریکائیان فرمان میگیرد و برای منافع امپریالیسم امریکا و نوکران ایرانیش حمایت میکند.

تعداد امریکائیانی که بخرج مردم ایران در رابطه با ارتش و برنامه‌های نظامی ایران در کشور ما ساکنند با حساب خانواده‌شان به حد اقل ۶۰ هزار نفر میرسد. حقوقهای جاسوسان و کارشناسان امریکائی آنچنان بالا است که حتی شاه و دیگر عمال ایرانی امریکا نیز مجبور به اعتراف بدان شده اند. واشنگتن پست از قول توفانیان نقل میکند که برای نگاهداشتن یک مکانیک درجه پائین هواپیما ایران سالی صد هزار دلار یعنی بیش از ۷۰ هزار تومان میپردازد (۳ مه ۱۹۷۷) و با همانطور که گفته شد بودجه‌ی دولت برای هریک از کارمندان امریکا که در کمیته "TAFT" کار میکنند سالیانه بیش از یک میلیون تومان است. با یک حساب ساده میتوان پی برد که دولت ایران سالیانه حد اقل ۳ میلیارد دلار (۲۱ میلیارد تومان) بابت دستمزد به متخصصین و مستشاران نظامی امریکائی پرداخت میکند. این رقم به تنهائی ده برابر بودجه‌ی بهداشت بیش از ۳۳ میلیون ایرانی و مطابق با دستمزد ۱۰ سال تمام ۴۰۰ هزار نفر کارگر صنایع بزرگ ایران است! و تمام این غارتها در شرایطی است که کارگر زحمتکش ایرانی که این غارت بحسابش صورت میگیرد، در صورت اعتصاب برای چند ریال اضافه دستمزد بوسیله‌ی ارتش و ساواکی که توسط همین امریکائیان تربیت شده بگلوله بسته میشود.

اقامت این گروه دزدان و راهزنان امریکائی در ایران بجز غارت ثروت ملی ما، بالا رفتن اجاره خانه‌ها و مایحتاج اولیه‌ی مردم، گسترش فساد و فحشا را نیز باعث شده است. مثلاً در اطراف اصفهان که کارمندان شرکت‌های بل و گرومن کار میکنند، گسترش فحشاء و بدمستی امریکائیان در شهر اصفهان نفرت مردم را برانگیخته و حتی در جراید امریکائی نیز منعکس شده است. بنابه گزارش واشنگتن پست ۲ مه ۷۷، تعداد زیادی از کارمندان هلیکوپتر بل که در ایران ساکنند، از میان زندانیان تگزاس و تنسی انتخاب شده اند. و تازه این دزدان و قاچاقچیان بیگانه که بمملکت ما ریخته، آنرا غارت میکنند، به ناموس و حقوق مردم ما تجاوز مینمایند، تمام سنتهای اجتماعی مردم را بباد تمسخر گرفته و بدانها توهین میکنند، بعنوان نازشست حق توحش هم میگیرند! اخذ حق توحش برای وحشیان یانکی تنها بمدد نوکری چون شاه میتواند صورت گیرد. اینان خود را تا به آنجا ارباب و برتر تصور مینمایند که حتی از خوردن شیر ایرانی خودداری کرده و ادعا میکنند که خوردن این شیر آنها را مریض میکند، شیری که هزاران کودک گرسنه‌ی ایرانی آرزوی یک جرعه‌ی آنرا دارند. برای این وحشیان همه چیز از نمک گرفته تا لبنیات از آمریکا وارد میشود و روشن است که تمام این مخارج را مردم ما باید بپردازند.

ادامه‌ی این مقاله را تحت عنوان "نقش مستقیم امریکا در موسسات و مراکز فرهنگی ایران" در شماره‌ی آینده بخوانید.

شاه پرستان ...

تمجید و ستایش از "مجانی و اجباری" بودن آموزش اولیه، از "نظام آموزشی" ایران که محصول کار طراحان امپریالیستی دانشگاه هاروارد آمریکاست، از تلاش دولت در همگانی نمودن آموزش، از توجه دولت به پرورش معلمان جدید و حتی حمایت از کمکهای سازمان "AID" (یکی از شبکه‌های عملیات سازمان جاسوسی "سیا" در کشورهای عقب افتاده و تحت سلطه‌ی امپریالیسم چون کشور ما) در ایجاد مراکز پرورش کارگر فنی و غیره، گوشه‌های دیگری از نتایج "تحقیقات" کارشناسان بورژوازی نوپای روسیه میباشد که در این سند انعکاس یافته است.

بخش مربوط به وضع بهداشت کشور ما که البته واقعیتش بر کمتر کسی پوشیده است (از جمله رجوع شود به حقیقت شماره ۸) و حتی جراید و مسئولان دولتی نیز به وخامت وضع آن اذعان دارند، بوی گند رویزیونیسم از سطور این مقاله بیش از پیش به مشام میرسد: تعریف و تمجید از "نقش مثبت سپاه بهداشت"، از گسترش شبکه‌ی درمانی به اقصی نقاط کشور(!)، از ایجاد "خدمات بهداشتی" و اقدامات "مثبت" آن در ریشه کن کردن بسیاری از بیماریها، از ایجاد مراکز تحقیقات بهداشتی در خدمت مردم و غیره نمونه‌هائی از تملقات نویسندگان مقاله است.

این مقاله اگرچه اساساً به "بررسی" وضع آموزش و تا حدودی بهداشت پرداخته است، لیکن ارزیابی‌های ارتجاعیش تنها محدود به آموزش و بهداشت نیست.

شیادانی که نقاب مارکسیسم و سوسیالیسم بچهره‌ی خود کشیده و خود را مزورانه مدافع خلقهای جهان جلوه میدهند، کار چاپلوسی و تملق در پیشگاه رژیم جنایتکار شاه را بآنجا رسانیده‌اند که این حکومت را که همکار سیاه‌ترین محافل فاشیستی جهان بوده با همدستی رژیم بعثی عراق و ملا مصطفی خائن جنبش خلق کرد عراق را آنچنان بخون کشانده و هم اکنون نیز در طغار به ریختن خون خلق برادر عمان مشغول است، "مدافع جنبشهای آزادیبخش" و "خلقهای درحال مبارزه با استعمار" جلوه میدهند. در همان اوایل مقاله میخوانیم:

"با تسریع پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی و روندهای سیاسی داخلی برخی تغییرات مشخص نیز در سیاست خارجی ایران مشاهده شده است. ... این مسأله همچنین در یکرشته اقدامات در عرصه‌ی روابط خارجی در دفاع از خلقهای درحال مبارزه با استعمار مشاهده میشود." (ص ۱۳۶)

در جای دیگر، در بخش یادداشتهای مقاله، رویزیونیست‌های مسکوئی به تطهیر سازمان فاشیستی "زنان" ایران برخاسته در معرفی این تشکیلات درباری که زیر نظر اشرف پهلوی اداره میشود چنین می‌نویسند:

"سازمان زنان ایران که زیر نظر دولت میباشد، فعالانه برای اشاعه‌ی سواد در میان زنان و تعمیق حقوق آنان کوشش مینماید." (ص ۱۷۵ — تکیه از ماست)

در کشوری که همه‌ی مردم چه زن و چه مرد از حقوق ابتدائی اجتماعی و سیاسی محروم بوده و هر حرکت اعتراضی و حق طلبانه را به گلوله می‌بندند، که تعداد عظیم بیسوادان کشور بویژه در میان زنان هرساله با افزایش جمعیت افزایش مییابد، که هنوز در اواخر قرن بیستم ابتدائی‌ترین حقوق زن در خانواده و از جمله الغای چند همسری توسط دولت برسمیت شناخته نمیشود ... در چنین کشوری، بزعم رویزیونیستها و صاحبنظران امپریالیسم شوروی، سازمان زنانی موجود است که بوسیله‌ی دولت هم اداره میشود و زیر نظارت "عالیه"ی والاحضرت اشرف نیز قرار دارد و با اینحال "فعالانه برای اشاعه‌ی سواد در میان زنان و تعمیق حقوق آنان کوشش مینماید"! راستی کدام قلم‌زن مداح درباری میتوانست نیکوتر از این به تقدیس استبداد و فاشیسم پهلوی بپردازد؟

خواننده در سراپای مقاله چیزی جز تطهیر رژیم "انقلاب سفید" و "رستاخیز" مشاهده نمیکند. برای خوشامد خاطر دربار جنبش مردم ایران در طی سالهای ۴۲—۱۳۳۹ و خاصه قیام قهرمانانه‌ی توده در ۱۵ خرداد خونین ۱۳۴۲ مبدل به "مقاومت مرتجعانه‌ی محافل سیاه مذهبی و فئودالهای بزرگ" میگردد، انقلاب سفیدی که میلیونها دهقان و زحمتکش ایرانی را خانه خراب و محنت‌زده نمود "اقدامات قاطع برعلیه فئودالیسم" نامیده میشود، و آن اقدامات فاشیستی که تحت نام همین "انقلاب سفید" و بمنظور تحکیم سلطه‌ی رژیم کودتا صورت گرفت "گسترش حقوق مندرج در قانون اساسی" — قانون اساسی که کودتای ۲۸ مرداد آخرین بقایای آنرا هم از میان برد — اعلام میگردد. و این اباطیل ارتجاعی در زیر عنوان پرطمطراق "بررسی مارکسیستی مسائل کشورهای درحال رشد" صورت میگیرد، براستی که عبارت داهیانه‌ی "سوسیالیسم در حرف — امپریالیسم در عمل"، چه مصداق نیکی در این مقاله یافته است.

انتشار چنین مقاله‌ای از جانب رویزیونیستهای مسکوئی بخودی خود موجب هیچ تعجب و شگفتی نمیتواند باشد. چرا که تاریخ زندگی و فعالیت رویزیونیسم معاصر مملو از این مواضع، ارزیابیها و اقدامات ارتجاعی است و چنین مقاله‌ای خود درمقام مقایسه با دهها و صدها مقاله، جزوه و اقدام رویزیونیستهای مسکوئی در حمایت از رژیم شاه اهمیت چندانی دارا نیست. لیکن اهمیت این مقاله و نیز مقاله‌ی دیگری که از طرف فرهنگستان علوم شوروی انتشار یافته و ما در حقیقت شماره‌ی ۵ بدان برخورد کرده‌ایم، در زمان انتشار آنست.

ما در سه چهار ساله‌ی اخیر شاهد بوده‌ایم که همزمان با

درباره‌ی انتخابات ...

یالیسم امریکا از اواسط سالهای ۱۳۴۰ دم بدم اوج می گرفت، توانست خود را وارد کند و این جنبش را که از اه

تشدید رقابت‌های امپریالیستی آمریکا و شوروی و نیز پا بپای لغزیدن رژیم شاه در سراشیب بحران اقتصادی و سیاسی، تضاد میان دولت شاه و امپریالیسم شوروی نیز بالا گرفته است، تا جائیکه در بسیاری از نشریات شوروی برخی "انتقادات" سربسته نسبت به پاره‌ای از اقدامات رژیم شاه چون تشدید نظامیگری صورت گرفته و نیز دارودسته‌ی کمیته‌ی مرکزی از اوائل سال ۵۳ یکباره با تشخیص اینکه "جهات ارتجاعی رژیم شاه تشدید شده است" مزورانه خود را هوادار سرنگونی این رژیم اعلام نموده‌اند.

اما اکنون که رژیم شاه بیش از پیش در سراشیب بحران قرار گرفته، وضعیتش مخاطره‌آمیزتر گردیده است، لحن سخنگویان امپریالیسم نوپای شوروی نیز تغییر کرده، مانند گذشته، آمادگی خود را برای نجات دارودسته‌ی شاه از سقوط و نابودی آشکارا اعلام نموده‌اند. این مقاله و مقالاتی از این قبیل جزئی از این اعلام آمادگی آشکار است.

تجربه‌ی سالهای اخیر نشان میدهد که سوسیال امپریالیستهای روس هرکجا که رژیمهای نوکر امپریالیسم آمریکا دچار بحران سیاسی و اقتصادی گردید و موقعیتشان مخاطره‌آمیز شده است با تاکتیک دوگانه‌ای برای تقویت و تحکیم موقعیت خود در آن کشور پا پیش نهاده‌اند: نخست از طریق اعمال فشار و بیم دادن به این رژیمها و دو دیگر از طریق تملق و چاپلوسی و اعلام آمادگی برای یاری رساندن بدانها. و ما اکنون در مورد رژیم شاه شاهد پیدایش این فاز دوم هستیم.

دعوی توخالی و دروغین مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه را داشتن از یکسو و اعلام پیدایش "جوانب مثبت" و قابل حمایت در سیاست نفتی همین رژیم از سوی دیگر در جراید کمیته‌ی مرکزی، "انتقاد" از سیاست نظامیگری ایران در پراودا از یکسو و مداحی و حمایت از شاه و دربار در نشست فرهنگستان علوم شوروی و نیز مقاله‌ی اخیر از سوی دیگر، "انتقاد" از خرید سلاحهای جدید از آمریکا از یکسو و سپس دعوت توفانیان، مسئول اصلی خرید اسلحه‌ی ارتش ایران به شوروی برای بازدید از صنایع نظامی آن کشور از سوی دیگر و بسیاری اقدامات مشابه دیگر نشانه‌ی وجود "تضاد" در سیاست امپریالیسم شوروی نسبت به رژیم شاه نیست، بلکه تنها بیان آنست که بورژوازی نوپای روس و چاکران و خادمان ایرانیش ضمن اعمال فشار قدم به قدم آمادگی خود را برای حمایت از رژیم شاه و تحکیم سلطه‌ی دربار پهلوی — در صورت آنکه این رژیم و امپریالیسم آمریکا حاضر به دادن پاره‌ای امتیازات اقتصادی و سیاسی به آنان باشند — اعلام مینمایند. بسته شدن رادیوی "پیک ایران" نیز جدیدترین چشمه از این اعلام آمادگی است.

و دیر نخواهد بود آنزمان که خادمان ایرانی امپریالیسم روس که اکنون از ایجاد "جبهه‌ی ضد دیکتاتوری" و "لزوم اتحاد عمل جنبش" در مبارزه با رژیم شاه دم می‌زنند، در قبال بند و بستی میان اربابان مسکوئی و رژیم شاه و اربابان آمریکائیش دوباره سر بر آستان همین رژیم فرود آورده، اینبار از "تشدید جهات مثبت" و "پیدایش روند مثبتی در سیاست خارجی شاه" سخن گفته و مانند سالهای ۴۰ جنبش مردم ایران را کار ارتجاع سیاه قلمداد نمایند. مقالاتی از قبیل آنچه در بالا آمد و چشمک‌های گاه و بیگاه کمیته چی‌ها به دربار شاه آغاز بر تعفن راهیست که پایان به لجنزار دارد.

معاملات ...

دستگاهها و وسائل داخل این هواپیماها بحدی پیچیده و اداره‌ی آنها بقدری دشوار است که هیچ خلبان و متخصص ایرانی در حال حاضر قادر به هدایت آنها نبوده، تمام کارکنان هواپیما اجباراً از ایالات متحده استخدام خواهند گردید. بدین ترتیب این هواپیماها نیز مانند همه‌ی بخشهای مهم ارتش ایران بوسیله‌ی مأموران و متخصصین و افسران آمریکائی اداره شده، برای تأمین منافع امپریالیستی آمریکا جاسوسی کرده و عملاً جزئی از ارتش ایالات متحده محسوب خواهند گردید، با این تفاوت که کلیه‌ی مخارج مربوط به خرید، پرواز، تعمیر و نگهداری آنها از جیب مردم ما پرداخت خواهد شد. بعلاوه در صورت خرید این هواپیماها دولت ایران باید میلیونها تومان نیز صرف تربیت خلبان و متخصص بنماید.

بهای خرید این هواپیماها همراه با سایر مخارج مربوطه بیش از کل بودجه‌ایست که در سال جاری برای بهداشت و تغذیه، آموزش و پرورش، آب و برق بیش از ۳۳ میلیون ساکنان ایران در نظر گرفته شده است! ضمناً این اقدام نشان میدهد که وعده‌های شاه در هنگام طرح بودجه‌ی سال جاری تا چه حد عوامفریبانه و شیادانه بوده است. سرشت تجاوزکار و میلیتاریستی دارودسته‌ی حاکم و نیز نیاز ذاتی امپریالیسم به افزایش روزافزون نظامیگری و اسلحه سازی ایجاب میکند که عمده‌ی ثروت مردم ایران مصروف خرید اسلحه و خدمت به اهداف جنگ‌افروزانه‌ی امپریالیسم آمریکا گردد.

این اقدام و نیز توافق دولت کارتر با تقاضای دولت ایران در خرید ۱۶۰ دستگاه هواپیمای اف — ۱۶ باید برای آن کسانی که در وجود دولت امپریالیستی کارتر تمایلی صلح‌جویانه، انسان دوستانه و غیرامپریالیستی را جستجو میکنند روشن کرده باشد که دولتهای نیکسون، فورد و کارتر و پیشینیانشان همه یکسر نمایندگان و حافظان منافع سرمایه‌داری انحصاری آمریکا بوده و از اینرو در ماهیت مناسباتشان با رژیم سرسپرده‌ای چون محمدرضا شاه کوچکترین تفاوت اساسی موجود نمیباشد.

های دیگر از جمله بخاطر تشدید اختلافات درون محافل حاکم قادر به پس‌نشاندن نبودند، به مجاری قانون اساسی و امید بستن به کارت انتخاباتی و غیره سرازیر کرده مردم ناراضی را با چند عمل اصلاحی و وعده و وعید سرگرم و امیدوار سازد. اوج گیری جنبش توده‌ای کارگری و زحمتکشان ترکیه همراه با جنبش دانشجویان و محصلین و پا گرفتن اندیشه‌های انقلابی در میان جوانان، برپاشدن تظاهرات و حرکتهای ضد امپریالیستی توده‌ای در اواخر سالهای ۶۰ با نیمچه کودتای نظامی اسفند ۱۳۴۹ روبرو شد. از یکسو یک خط مشی بسیج کننده‌ی درستی در برابر کودتاگران نبود و بسیاری از رهبران و کادر رهای نوخاسته‌ی درون جنبش انقلابی ترکیه بشهادت رسیدند و از سوی دیگر نقش خرابکارانه‌ی رویزیونیستها را این بار بود که هوای سیاسی جنبش کارگری و توده‌ای را تا آنجا که ممکن است به توهمات اصلاح طلبی و پاسیفیسم سیاسی آلوده سازد. جنبش مارکسیستی - لنینیستی نوپای ترکیه بسیار ضعیف و طبقه‌ی کارگر که بسرعت وارد میدان مبارزه شده بود از داشتن حزب طبقاتی خود محروم بود. در نتیجه با آغاز ورمی پس از نیمه کودتای یاد شده، همه جریان جنبش انقلابی (گروهها و سازمانهای انقلابی و از جمله گرایشهای مارکسیستی - لنینیستی)، جنبش توده‌ای دانشجویان و جنبش توده‌ای طبقه‌ی کارگر و سایر قشرهای زحمتکش که فاقد یک ستاد رهبری‌کننده‌ی انقلابی بودند از هم جدا افتاده و هریک جداگانه ره پیمودند. با وجود این شرایط و بر این زمینه بود که حزب جمهوریت خلق و اجویت نقش تاریخی خود را برای منحرف ساختن مسیر جنبش توده‌ای توانستند ایفا کنند و با مخالفت لیبرالی خود با حکومت نیمه نظامی و عوامفریبیهای اصلاح طلبانه‌ی خود و نیز مقداری دامن‌زدن به شوونیسم جهت سرازیر کردن غلیان خشم مردم علیه امپریالیسم امریکا بسوی دعوای سنتی بورژوازی ترکیه و یونان بر سر قبرس (که بازی پشت پرده‌ی امپریالیستهاست)، امید واری وسیعی را در میان توده‌ها بنفع خود دامن زنند. در اینصورت هیچ جای شگفتی نیست که بخش مهمی از بورژوازی و زمینداران و محافل امپریالیستی از چنین پیشامدی خرسند باشند. در اینجا رویزیونیستهای ترکیه که انجام همین وظیفه را در درون جنبش کارگری و برخی سازمانهای توده‌ای بعهده داشتند نقش یدک کشی را برای اجویت ایفا کردند و تا توانستند هرگونه بحث راجع بضرورت یک آلترناتیو انقلابی را بی‌ثمر معرفی کرده و آنرا بعنوان "فتنه انگیزی" کوبیدند.

در اینکه اجویت یک شخصیت قوی و یک سیاستمدار تردست بورژوازی است حرفی نیست. وی فعالیت خود را با روزنامه نگاری آغاز کرد و در مکتب عنصر سیاست باز و هوچی بزرگ بورژوا - ملاکان ترکیه، اسمت اینونو، تربیت و آموزش گرفت. سپس از "استاد" هم جلو زد و توانست با تکیه بر جوانان حزب اینونو، حزب جمهوریت خلق، به تدریج تمامی حزب را بزیر رهبری خود بکشد و شایستگی خود را برای ایفای نقش انحراف جویانه‌اش در جنبش دموکراتیک و ملی مردم به بخشی از کمپرادورها، بورژوازی شهری و روستائی و محافل امپریالیستی با اصطلاح "دوراندیش" (بقول رویزیونیستها) بنمایاند. اگر بخواهیم از لحاظ سیره و صفات سیاسی نمونه‌ای چون اجویت را در گذشته‌ی ایران بدست دهیم، شاید بتوان ارسنجانی وزیر کشاورزی حکومت امینی را یاد کرد، که ایضاً روزنامه نگاری بود که سالها در امان سیاست بازو هوچی بزرگی چون قوام‌السلطنه پرورش مقدماتی یافت و در آن اواخر، یعنی در سالهای بحرانی ۴۲-۱۳۳۹، که موقتاً برو بروئی یافته بود، بازمانند اجویت خود را بجامه‌ی سوسیال - دموکراسی غربی (یا بگفته‌ی خودش "سوسیالیسم دموکراتیک") بپیچید و اراجیف و عوامفریبیهای سوسیال دموکراسی اروپائی را بعنوان راه حل مبارزه با انقلاب مطرح میکرد. البته در باره‌ی ارسنجانی این تفاوت هست که بعلت شدت عریانی تضادهای طبقاتی در ایران و وجود وصله‌ی ناجوری چون دربار پهلوی، که کار عوامفریبی و ترمیم کاری را سخت دشوار میکند، و نیز بخاطر تجارب تلخ طبقات حاکم از حرکت‌های توده‌ای — حال به هر نوع و زیر هر شعار که باشد — باعث شد که کار وی نگیرد و جلویش گرفته شود.

آینده نشان خواهد داد که اجویت و حزبش تا چه حد خواهند توانست ناخشنودیهای روزافزون مردم را از مسیر انقلابی خود منحرف کرده، از ارتقاء سیاسی جنبش توده جلو گرفته و به پاسیفیسم و موهوم پرستی کشانند. سرانجام تشبثات فاشیسم و یا انقلاب کدامیک زمینه خواهند یافت. این امر به اوضاع جهانی و منطقه، به تناسب نیروهای طبقات جامعه‌ی ترکیه و در این میان به وضع جنبش کمونیستی ترکیه و حد یکه بتواند با جنبش طبقه‌ی کارگر و سایر توده‌های زحمتکش درآمیزد، نفوذ رویزیونیسم و رفرمیسم را از این میانه طرد کند و ستاد فرماندهی مطمئنی پدید آورد، بستگی خواهد داشت.

www.iran-archive.com

دربارهٔ انتخابات اخیر ترکیه

اخیرا انتخابات دو مجلس ترکیه بپایان رسید و بیشتری کرسی های مجلس سنا و اکثریت نسبی کرسی های مجلس ملی ترکیه نصیب حزب لیبرال ترکیه، حزب جمهوریت خلق "اجویت، گردید. اکنون بولند اجویت، رهبر حزب نامبرده، که در سه سال پیش از حکومت کناره‌گیری کرده بود، دوباره درصدد تشکیل کابینه ای از هواداران خود است. البته نظر باینکه حزب اجویت در مجلس ملی دارای یک اکثریت مطلق نشده است، بتنهائی نمی‌تواند رأی اعتماد کافی برای کابینه‌ی دلخواه خود جمع آوری نماید (۱۳ رأی کم دارد). اجویت که چند سالی است در پی تشکیل حکومت تک سرانه‌ی حزب خود میباشد، اینبار نیز مجبور به جلب متفق یا متفقینی از میان احزاب اقلیت بخشهای دیگر بورژوازی و مالکان ترکیه است. در کابینه‌ی پیشین اجویت، حزب جمهوریت خلق با یکی دیگر از احزاب اقلیت بورژوائی ترکیه که بعدا در حکومت جبهه‌ی ائتلافی دمیرل نیز شرکت کرد ائتلاف داشت؛ ولی بزودی این ائتلاف بهم خورد و اجویت سرمست از "موفقیت" های خود بخاطر یک درجه عفو زندانیان سیاسی، آزاد کردن کشت خشخاش و واقعه‌ی قبرس، که بویژه توده‌ی وسیعی از خرده بورژوازی شهری و روستائی را بسمت او کشید، وعده داد که در صورت پیروزی در انتخابات بعدی ترکیه و بدست آوردن اکثریت مطلق، حزب او به تنهائی کابینه ایرا بوجود خواهد آورد و در آنصورت رفاه و آسایش و صلح را برای جامعه‌ی بحران‌زده‌ی ترکیه بارمغان خواهد آورد. تناسب آراء کنونی نشان میدهد که اجویت اگرچه وضع بمراتب بهتری در مجلس پیدا کرده، ولی بدون کشیدن برخی وکلا بسوی خود و یا جلب رضایت بخشی از سران احزاب دست دوم در مجلس، قادر به تشکیل یک کابینه محکم نیست و بحران حکومتی ترکیه به اساس بپایان نخواهد رسید.

در این اواخر رویدادهای ترکیه تا پیش از انجام انتخابات، عمدتا بگرد انتخابات میگشت. انتخابات مجالس ترکیه بخاطر تشدید بحرانی که حکومت ائتلافی دمیرل را فراگرفته بود چند ماه زودتر از موعد همیشگی برگزار شد. اوضاع و احوالی که بتشدید بحران در حکومت دمیرل و دعوای میان احزاب مؤتلف حاکم دامن زد، تشدید روزافزون تورم، بحران اقتصادی سیاسی در جامعه و همراه با آن بالاگرفتن دامنه‌ی اعتصابات کارگری، حرکت و موج اعتراضی دهقانان و خرده بورژوازی شهری، از جمله کارمندان، معلمین و دانشجویان ترکیه و بطور کلی رشد روزافزون ناخشنودی توده های مردم ترکیه است. بویژه وضع در برخی دهات و شهرهای کوچک بویژه کردنشین انفجاری است؛ حال آنکه هفته‌ای نبود که حادثه ای خونین دانشگاههای ترکیه را بر علیه حکومت ارتجاعی دمیرل و همدستانش برنیانگیزد. بعلاوه بازتاب یافتن تضاد های دول و محافل امپریالیستی آمریکا و اروپا و نیز شوروی و ناکامیها یا دشواریهائی که حکومت ترکیه از زمان حمله به قبرس در سیاست خارجی خود داشته است همه در تشدید بحران حکومتی ترکیه دخیل بوده اند.

صحنه های کارزار انتخاباتی احزاب گوناگون بورژوازی و زمینداران ترکیه، که ضمنا هریک با محافلی از دول امپریالیستی و بورژوازی بین المللی زد و بند دارند، بی شرافتی نیمچه دموکراسی بورژوائی را که به خون و تزویر آغشته است بخوبی عیان داشت. این نیمچه دموکراسی نیز از بسیاری جهات شبیه نیمچه دموکراسی های ناقص الخلقه ایست که در سالهای پیش از روی کار آمدن حکومت سیاه رضاخان و همچنین در دوره‌ی دوازده ساله‌ی پیش از کودتای ۲۸ مرداد در ایران وجود میداشت و از مجاری آغشته به خون و تزویر آن در هر دو بار فاشیسم غدار آسیائی سربلند کرد و نتیجه‌ی سوگ‌آور عوامفریبی ها و تزویر و سازشهای پشت پرده‌ی دستجات گوناگون بورژوازی و ملاکان را که مردم را به شعبده بازیهای خود می‌فریفتند به همه‌ی جهان نشان داد. در اینجا نیز بازار عوامفریبی حکمفرما بود و در عین حال مترسک اصلی برای ترساندن صاحبکاران متوسط و کوچک و خرده بورژواها را "خطر کمونیسم" و "آنارشیسم" و مانند آن تشکیل میداد. دار و دسته‌ی دمیرل فعالیتهای ضد حکومتی اجویت را تحت این عنوان که به کمونیسم و "آنارشیسم" دارد با میدهد محکوم میکرد؛ حال آنکه اجویت و دسته‌ی لیبرال ـ عوامفریبش همین "گناه" را بنوعی دیگر به حکومت دمیرل نسبت داده خاطر بورژوازی را جمع میداشت که او با سیاست "نرم" خود از پس کمونیستها و "آنارشیستها" بهتر برخواهد آمد. بعبارت دیگر دعوا همه برسر بریدن سر جنبش کارگری و توده ای مردم است که پاگرفتنش را تحت عنوان "خطر کمونیسم" و "هرج و مرج طلبی" بگردن یکدیگر می اندازند. بعلاوه اجویت، این "مظهر ارادهٔ مردم ترکیه" (بقول دکانداران فریفته‌ی او)، که از گرایش عمومی خلق بسمت چپ آگاه است، برای کشاندن توده های مردم بسمت خود خویشتن را "دمکرات چپ" و گاه حتی چپ تر از چپ ها خوانده و وعده‌ی تشکیل یک حکومت "دموکراتیک چپ" (در برابر "راست ها" که حکومت دمیرل باشد) را داده است. این خود نشان میدهد که جنبش توده های مردم تا چه حد خطر بزرگی را برای محافل حاکمه‌ی ترکیه و امپریالیسم بوجود آورده و توده‌ی مردم تا چه حد بیدار و خواهان تغییرات بنیادیند که لیبرالها را هم به چپ نمائی مجبور کرده است.

حزب عدالت بسرکردگی دمیرل، که حزب عمدهٔ جبهه‌ی ائتلافی حاکم بود، با همدستی دستجات فاشیستی ترکیه که مستقیما توسط حزب جنبش ملی، یکی دیگر از احزاب جبهه‌ی ائتلافی، هدایت میشوند و بکار گرفتن پلیس مخفی وغیره در تمام مدت تلاش داشت تا با ایجاد حوادث خونین مصنوعی، تولید محیط ارعاب و ترور و برچیدن هرگونه امنیت جانی و مالی از جامعه از یکسو مردم را نسبت به جوش و خروش خود نومید و هراسان ساخته و از سوی دیگر پای ارتش را بمیان کشیده و بدینسان خود را از مهلکه و بن بست سیاسی کنونی نجات دهد. ولی تعادل سیاسی درون ارتش ترکیه و این واقعیت که محافل ذینفوذی در آن از حزب جمهوریت خلق اجویت پشتیبانی میکنند مانع از دخالت آشکار ارتش گشت. قابل ذکر است که ارتش ترکیه در زمان حکومت پیشین اجویت حمله‌ی موفقانه ای را به جزیره‌ی قبرس تجربه کرده بود و بهمین خاطر هواداری زیادی در درون ارتش برای شخص اجویت و حزبش بوجود آمد. بعلاوه اجویت و حزب او پشتیبانی سوسیال دموکراسی بین المللی یعنی پشتیبانی بخشی از محافل حاکمه و بسیاری از حکومتهای امپریالیستی اروپا (مثلا آلمان غربی و کشورهای اروپای شمالی) راکه فعلا توسط احزاب بورژوائی سوسیال دموکرات اداره میشوند دارد. بیخود نیست که بمحض انتشار خبر پیروزی حزب جمهوریت خلق در انتخابات پیامهای تبریک از جانب سران احزاب سوسیال دموکرات، مانند آقای برانت رهبر حزب سوسیال دموکرات حاکم در آلمان و نخست وزیر سابق آنکشور، یکی پس از دیگری بسوی اجویت سرازیر شد.

دامنه‌ی این حادثه سازیهای خونین در اول ماه مه امسال (یکماه قبل از انتخابات) در شهر استانبول باوج خود رسید. شرح مختصر این حادثه که براستی جنایت بزرگی از سوی حکومت ترکیه بود، جهت افشای روش موذیانه‌ی احزاب حاکم و نیز برخورد حزب مخالف باصطلاح دموکرات اجویت، احزاب رویزیونیست و همچنین فرصت طلبان نوپای ترکیه عبرت انگیز است. در این روز بمناسبت روز بین المللی کارگران جهان صدها هزار تن از کارگران و زحمتکشان ترکیه و نیز معلمان، دانشجویان، دانش آموزان وغیره در میدان تاکسیم استانبول اجتماع بزرگی تشکیل دادند. سخنگویان این اجتماع عظیم عناصر وابسته به احزاب رویزیونیستی، که بر بخش مهمی از اتحادیه های کارگری ترکیه سلطه‌ی خود را تحمیل کرده اند، بودند. در این میان تا پایان مراسم آن روز دسته دسته اعضاء و هواداران سازمانهای توده ای گوناگون همچنان وارد میدان میشدند. آخرین دسته ای که قصد ورود به میدان مزبور را میداشت، دسته‌ی ۱۰ هزار نفری کارگران و جوانان هوادار سه جریان عمده مارکسیستی ـ لنینیستی ترکیه، یعنی جریانهای "رهائی خلق"، "راه خلق" و "وحدت خلق"، بود که متحدا صف مشترک طولی را تشکیل داده با شعار "کارگران متحد شوید" و شعارهای ضد فاشیستی و ضد امپریالیستی پیش میآمدند. در ابتدا، باوجود تفاهم قبلی، کوششی بود از سوی عوامل سرسپرده‌ی رویزیونیست اداره کننده‌ی مراسم که از ورود این دسته‌ی اخیر ممانعت بعمل آید، ولی این موانع بر اثر ناحق آشکار آنها در برابر توده های کارگری و دخالت برخی از مأموران حفظ نظم که از کارگران اتحادیه ها بودند، سرانجام رفع شد ـ هرچند تا این زمان دیگر مراسم اول ماه مه تقریبا بپایان رسیده بود. لیکن درست در همین موقع، یعنی درست در زمانیکه صف متحد ۱۰ هزار نفری تحت رهبری جریانهای مارکسیستی ـ لنینیستی میرفت وارد میدان شود ولی هنوز وارد نشده بود، از یک سمت میدان و بلافاصله از چند سمت گوناگون بسوی انبوه مردم حاضر در آنجا تیراندازی شد، و هنوز چند ثانیه از شلیک اولین تیر نگذشته بود که ناگهان زره پوشهای ارتشی که در سمت دیگری از پیش حاضر و آماده ایستاده بودند همراه با افراد پلیس و ارتش بسوی مردم هجوم آوردند و بدینسان کشتار از هر سو آغاز شد. دخالت وحشیانه‌ی پلیس و ارتش بهانه‌ی جلوگیری از تیراندازی و اغتشاش صورت گرفت، ولی ترتیب قضیه و شهادتهای بعدی کارگران کاملا نشان میدهد که آن تیراندازی اولیه در واقع بمنزله‌ی فرمان حرکت به پلیس و نظامیان بود. در جریان این حادثه‌ی خونین، تعمدی و از پیش طرح شده، ۳۸ تن از کارگران و جوانان مترقی و انقلابی، زن و مرد به شهادت رسیدند، بیش از دویست تن زخمی شدند و بیش از ۵۰۰ تن نیز بازداشت شدند. بدین ترتیب جشن اول ماه مه در ترکیه بیک عزای عمومی تبدیل شد. کشتار اول ماه مه در ترکیه آشکارا توطئه ای از پیش طرح شده از سوی حکومت دار و دسته‌ی دمیرل، آدمکشان فاشیست، مأموران "سیا" و سازمان امنیت ترکیه بود. قصد آنان این بود که از فرصتی (مثلا درست بهنگام ورود صف مارکسیست ـ لنینیستها و هوادارانشان) سود جسته، با چند عمل فتنه انگیزانه توسط عوامل مخفی خود بروی مردم آتش گشایند، پای پلیس و ارتش را بمیان کشند و بعد همه‌ی جریان حادثه را بقول خود شان نتیجه‌ی "دعوای میان چپ ها" قلمداد کرده و بدینسان مردم را بجان و ایمنی خود ترسانده، از یکسو آنان را بر علیه هرگونه چپ و یا مخالف حکومت بویژه انقلابیون برانگیزند و از سوی دیگر دخالت ارتش و احیانا برقراری حکومت نظامی را توجیه کنند. لازم بیاد آوری است که رویزیونیستهای ترکیه (یعنی برادران تنی رویزیونیستهای حزب توده در ترکیه) در ایجاد شرایط مساعد برای انجام این فتنه‌ی فاشیستی و دادن بهانه بدست حکومت کاملا دست داشتند. آنان از روزهای قبل از انجام مراسم اول ماه مه در میان کارگران و مردم وسیعا جاانداختند که "مائوئیستها" (یعنی مارکسیست ـ لنینیستها) در آن روز قصد "خرابکاری" و "دعوا راه انداختن" دارند و باید برای مقابله و تاراندنشان آماده شد. اداره کنندگان رویزیونیست مراسم اول ماه مه در همان روز نیز مخفیانه کارگران را بر علیه مارکسیست ـ لنینیستها تحریک و ذهنشان را خراب میکردند ـ که بعدا توسط عده ای از همین کارگران افشا شد. بدینسان رویزیونیستهای ترکیه نیز بسهم خود شرایط را برای فتنه جویان پلیس و دستجات فاشیستی زیر فرمان حکومت دمیرل از پیش آماده ساخته، زمینه را در افکار عمومی فراهم میکردند، تا در صورت بروز هر اتفاقی گناه بگردن مارکسیست ـ لنینیستها انداخته شود. مطبوعات طرفدار حکومت و همچنین بسیاری از مطبوعات بورژوائی مخالف حکومت در پی این کشتار خونین همه متفق القول فاجعه‌ی اول ماه مه را بدروغ نتیجه‌ی دعوای "میان چپ ها" "میان لنینیست ها و مائوئیست ها" (یعنی رویزیونیستها و مارکسیست ـ لنینیستها) قلمداد کرده، در همان حال لبه‌ی تیز کارزار ارتجاعیشان را متوجه‌ی مارکسیست ـ لنینیست های ترکیه کردند. در حالیکه صف متحد تحت رهبری مارکسیست ـ لنینیستهای ترکیه در آن روز بخاطر بروز این حادثه حتی نتوانست خود را به میدانی که تیراندازی در آن صورت گرفت برساند و در پی آن بعلت هجوم واحد های پلیس و نظامیان پس از مدتی زد و خورد دفاعی پراکنده شد.

در اینجا موضع گیری لیبرال های عوامفریب ترکیه و اجویت، رویزیونیستهای ترکیه و اپورتونیستهای نوپای ترکیه (گروه "صدای خلق ـ آیدینلیک") بسیار قابل توجه است، چه همگیشان موضع کمابیش مشترکی نسبت به حادثه‌ی خونین اول ماه مه گرفتند. وجه مشترکشان اینکه همگی یکدست کشتار اول ماه مه را نتیجه‌ی "فتنه انگیزی" و "حادثه سازی" "مارکسیست ـ لنینیستهای ترکیه و آلت دست بودنشان قلمداد کردند. اجویت سرکرده‌ی حزب لیبرال ـ عوامفریب جمهوریت خلق، که برای جلب حمایت احزاب رویزیونیست و پشتیبانانشان در مسکو آنهمه تبانی دارد، پس از "استفسار تلفنی" راجع به ماجرا از سرکرده‌ی رویزیونیست "اتحادیه‌ی کارگران انقلابی ترکیه"، فاجعه را نتیجه‌ی اقدامات "چپ های افراطی" (یعنی مارکسیست ـ لنینیستها) اعلام کرده شکایت میکند که چرا حکومت توطئه گر دمیرل تدابیر امنیتی را برای جلوگیری از حادثه‌ی خونینی که خود آفریده است، از پیش پیش بینی نکرده است! رویزیونیستهای ترکیه هم درست همین موضع را میگیرند، مبنی بر اینکه فتنه از سوی "مائوئیستها" است وغیره. بدینسان آنان از توطئه گر واقعی یعنی حکومت دمیرل و حامیان فاشیستش ایراد میگیرند که چرا جلوی توطئه را نگرفته اند! (قاعدتا اگر زره پوشها را برای زیرگرفتن مردم بجای چند ثانیه پس از آغاز تیراندازی چند ثانیه پیش از آن میان مردم دوانده بودند، حضرات راضی میشدند!) ضمنا در همین روزها رادیو های کشورهای رویزیونیستی نیز در برنامه های اخبار به زبان ترکیشان به این کارزار ضد کمونیستی پیوسته، بسه هواداران اندیشه‌ی مائوتسه دون در ترکیه، یعنی مارکسیست ـ لنینیستها، دشنام میدادند و آنان را بعنوان مسئولان فاجعه و آلت دست فاشیسم معرفی میکردند. در این میان فرصت طلبان نوپای ترکیه نیز، که خود را مارکسیست ـ لنینیست و هوادار اندیشه‌ی مائو میشمارند برای آنکه مبادا حساب آنان با حساب مارکسیست ـ لنینیستهای راستین ترکیه قاطی شود، طی مصاحبه ی مطبوعاتی و مقالات متعددی در نشریه‌ی خود ("صدای خلق") درصدد برائت خود برآمده، گفتند و نوشتند که آری، فتنه از سوی همان گروههائیست که "مائوئیست" می نامید ولی ما جزو آنان نیستیم و از پیش هم میدانستیم و گفته بودیم که این گروهها فتنه گرند و افزار دست پلیس میباشند وگذا وگذا! در پی این حادثه و در شرایط هوچیگری طرفداران حکومت و بویژه آب تطهیری که آن دستجات عوامفریب و فرصت طلب بروی جنایتکاران واقعی میپاشیدند حکومت دمیرل برای مدتی دست خود را برای بگیر و ببند بازیافت؛ چنانکه برای روزهای متوالی اخبار "مائوئیست گیری"، یعنی هجوم پیاپی ماموران انتظامی و پلیس بخانه های مردم و حتی به مراسم تشییع جنازه‌ی شهدای اول ماه مه برای "شکار" انقلابیون مطبوعات ترکیه را پرکرده بود.

باری، چنین بود راه و رسم لیبرال های عوامفریب ترکیه، آقای اجویت و دستجات دنباله روی آنها.

اجویت کیست و حزب او، حزب جمهوریت خلق حزب کیانست؟ اجویت که توانسته است توده های وسیعی از مردم ترکیه را به اقدامات خود در آینده امیدوار کند در واقع مظهر لیبرالیسم بورژوائی در ترکیه است، لیبرالیسمی که با عوامفریبی و انجام پاره ای اصلاحات اجتماعی سطحی در روستا و شهر و امیدوار کردن مردم به "معجزات" مجلس و "دموکراسی" نیم بند ترکیه قصد دارد جلوی رشد مبارزه‌ی انقلابی طبقه‌ی کارگر ترکیه و توده های غارتزده‌ی شهر و روستای ترکیه را که هر روز بیشتر از اعمال دولت ضد دموکراتیک و ضد ملی ترکیه، تشدید استثمار سرمایه داران داخلی و خارجی، فقر و عدم تامین اقتصادی و اجتماعی و ایمن نداشتن درباره‌ی جان و مال خود وغیره به تنگ آمده و در طی ده دوازده سال اخیر هر روز بیشتر به درک ضرورت یک تغییر بنیادی نزدیک شده اند، جلوگیرد. در انجام این وظیفه، رویزیونیستهای ترکیه یار و مددکارند. اکنون حزب اجویت در میان توده‌ی وسیعی از اقشار بورژوازی متوسط و کوچک، خرده بورژوازی شهری و روستائی، بخشی از کارگران، جوانان و عناصر میهن پرست پایه دارد و آنان را براه و اقدامات خود امیدوار کرده است، لیکن بنیاد آن بر اساس ائتلاف منافع دهقانان مرفه و بورژوازی لیبرال ـ ضد انقلابی و سازشکار ترکیه است که با بخشی از بورژوازی بین المللی (از جمله امریکائی) و بویژه با سوسیال دموکراسی امپریالیستی اروپا همبستگی و زد و بند دارند. ناسیونالیسم حزب نامبرده از مضامین ضد امپریالیستی و راستین تهی است. یعنی بجای نشانه گیری علیه امپریالیسم، دارای نشانه گیری های شوونیستی برای منحرف ساختن مبارزه‌ی ضد امپریالیستی خلقهای ترکیه و سرگرم کردن مردم است (مثلا بر علیه یونان در واقعه‌ی قبرس). با آنکه ترکیه در چنگال دو پیمان تجاوزکارانه و ارتجاعی ناتو و سنتو بوده و بخشهائی از خاک آن به پایگاههای نظامی امپریالیسم امریکا و متفقینش در ناتو تبدیل شده است، اجویت تاکنون بر علیه آنها هیچ نگفته است، و بگفته‌ی خودش اختلاف اساسیش با حکومت دمیرل در زمینه‌ی سیاست خارجی بر سر نحوه‌ی پیشبرد اهداف است و نه خود اهداف. بیخود نیست که بورژوازی بین المللی از بابت روی کار آمدن اجویت نگرانی ندارد و حتی آقای کیسینجر به موفقیت انتخاباتی "شاگرد ان عزیزش" تبریک میگوید. بعلاوه اجویت که از سیاست سازشکارانه و بی‌چشمکی در برابر سوسیال ـ امپریالیسم روس و دول رویزیونیستی اروپای شرقی پیروی میکند از مراحم و پشتیبانی این دول نیز فعلا برخوردار است. رادیوهای کشورهای رویزیونیستی همه، مردم ترکیه را به پشتیبانی از حزب جمهوریت خلق فرا میخوانند، چه اتحاد شوروی در رقابت خود با امپریالیسم امریکا برای نفوذ در ترکیه، که چه از لحاظ گذرگاههای آبی اش و چه از لحاظ موقعیت حساس آن در کنار خاک شوروی اهمیت سوق الجیشی زیادی دارد، حزب جمهوریت خلق را محمل فعلا مناسبی برای پیشبرد کار خود می بیند.

اصلاح طلبی و لیبرالیسم اجویت، که در چارچوب وابستگی ترکیه به امپریالیسم جهانی و در مخالفت با انقلاب گام برمیدارد، چگونه شد که زمینه گرفت و چه نقشی را در قبال جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ترکیه در ده پانزده ساله‌ی اخیر ایفا کرده است؟ واقعیت اینست که حزب اجویت تنها بخاطر خلأ سیاسی و بی رهبری در جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده های مردم ترکیه، که بصورت یک مخالفت عمومی وسیع و حرکت های اعتراضی متعدد علیه ارتجاع داخلی و امپر-

بقیه در صفحه‌ی ۳

حقیقت را بخوانید
و درمیان مردم
پخش کنید!

I.T.L
P.O.BOX 1148
8200 Aarhus, N.
Denmark.